



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على نبينا محمد و آله الطاهرين

ادامه بررسی نقض اول بر دلیل عقلی

خلاصه بحث

در نقض اولی که بر استدلال عقلی مطرح شد گفته شد آنچه قبیح است تسلیم شرکت به افراد منحرفی است که می خواهند اغراض و اهداف نامشروعی داشته باشند. خود ایجاد شرکت حقوقی یا شخصیت حقوقی، اعانه بر معصیت نیست؛ بلکه تسلیم این شرکت به آنها، اعانه بوده و از نظر عقلی قبیح است و کمک به حرام است.

صورت های مختلف مسئله

{در بررسی این نقض} ^۱ بیان شد که چند صورت مطرح است:

اگر در اساسنامه نیامده باشد {که شرکت یا شخصیت حقوقی در اختیار افراد فاسد و منحرفی قرار بگیرد، واضح است که} خود انشای این شرکت قبحی ندارد بلکه تسلیم آن به هیئت مدیره فاسد حرمت پیدا می کند. اما اگر اساسنامه به نحوی تنظیم شده باشد که هیئت مدیره منحرفی روی کار بیاید که اغراض نامشروع دارند و فرد یا افراد مؤسس می دانند و چنین شرکتی و با چنین اساسنامه ای را انشا می کنند، به نظر می رسد که می توان در اینجا چهار صورت را تصویر کرد: که دو صورت آن قطعاً قبیح نیست و دو صورت دیگر یکی حتماً قبیح است و دیگری ممکن است قبیح باشد. اما دو صورتی که {قطعاً انشای شخصیت حقوقی} قبیح نیست:

صورت اول

صورت اول جایی است که علی رغم اینکه در اساسنامه آمده است که فلان گروه منحرف که اغراض نامشروعی دارند، متصدی {این شخصیت حقوقی} شوند؛ اما این مؤسسه حقوقی و شخصیت حقوقی، یک شخصیت جایزی است و لازم نیست {به این معنا که} هر لحظه می تواند آن را فسخ کند.

صورت دوم

صورت دوم این است که {این شخصیت} لازم است و نمی تواند فسخ کند؛ ولی تغییر اساسنامه آن در اختیار خود این شخص است؛ یعنی اساسنامه به گونه ای تنظیم شده که هر زمان می تواند آن را تغییر دهد به طوری که دست آن افراد نیفتد.

^۱ تمامی عبارات داخل کروشه توسط مقرر اضافه گردیده است.



در این دو صورت حتما می توان گفت که اصل تأسیس چنین مؤسسه و شخصیت حقوقی قبیح نیست و کمک به حرام نیست؛ آنچه کمک به حرام است این است که مؤسسه را فسخ نکند و به اساسنامه عمل کند و {آن را به آن افراد} تسلیم کند و یا اساسنامه را تغییر ندهد و آن را به افراد منحرف تسلیم کند. {پس} اصل انشای این مؤسسه اشکالی ندارد و اشکال و نقض {اول} در این دو صورت وارد است.

صورت سوم

می داند که اگر این شخصیت حقوقی را ایجاد کند؛ آن افراد فاسد قوه قهریه ای دارند که مسلط شده و اغراض حرام خود را پیاده می کنند. {به طور مثال} می توانند بعد از انشای آن {شخصیت حقوقی} و واجب الوفا بودن آن، شکایت کرده و به دادگاه رجوع کنند و بالاخره او را مجبور کنند که مؤسسه را تحویل آنها دهد و او نه می تواند فسخ کند و نه می تواند آن را تغییر دهد؛ در این صورت {انشای چنین مؤسسه ای} به طور حتم، اعانه بر معصیت بوده و قبیح و حرام است؛ حتی اگر اساسنامه طوری تنظیم نشده باشد که مجبور باشد که آن را تحویل دهد و یا اساسنامه جایز بوده و لازم الوفاء نباشد؛ اما می داند که آنها قوه قهریه ای دارند که به زور این مؤسسه یا شرکت و یا حزب را از او می گیرند و اهداف حرام خود را محقق می کنند؛ حتی اگر این شرکت یا مؤسسه جایز باشد نه لازم ولی می داند که دست آنها می افتد، در اینجا نیز به طور حتم {انشای این شخصیت حقوقی} حرام است.

صورت چهارم

در صورت چهارم قوه قهریه ای از سوی دیگران وجود ندارد که او را مجبور نمایند اما با پذیرش این قول که این شرکت و این اساسنامه لازم الوفا است و مشمول «المؤمنون عند شروطهم»^۱ و «وفوا بالعقود»^۲ است^۳ در اینجا ممکن است گفته شود که تزامم صورت می گیرد {با وجود اینکه} کسی که قوه قهریه داشته باشد او را مجبور نمی کند اما خودش در محذور قرار می گیرد که از یک طرف مجبور است به «وفوا بالعقود» عمل کند و شرکت را تحویل آن افراد فاسد دهد و آنها با سوء استفاده مرتکب حرام می شوند و از یک طرف کمک به حرام است و {قبیح و} حرام است که این شرکت را تحویل آنها دهد؛ بین این وجوب و حرمت تزامم شکل می گیرد.

در مقام تزامم، مجبور است که با یکی از این دو حکم الزامی مخالفت کند یا به «وفوا بالعقود» عمل کند و این را در اختیار افراد فاسق قرار دهد و یا به حرمت اعانه بر گناه و تسهیل گناه که عقلا قبیح است، به {مقتضای حرمت} عمل کند و ترک حرام کند و این شرکت را تحویل آنها ندهد {در نتیجه} یا مخالفت با وفوا بالعقود کند که ترک واجب است و یا عمل به آن کند که مستلزم ارتکاب حرامی است که قبیح است؛ بالاخره باید {به ناچار} یکی از دو تکلیف الزامی را ترک کند.

^۱ وسائل الشیعة ۲۱: ۲۷۶.

^۲ سوره مائده: ۱.

^۳ بنابراین که عقد باشد و مشمول «وفوا بالعقود» شود یا اینکه ایقاع باشد و از ایقاع های لازم الوفا باشد.



اما اینکه به کدام عمل کند و با کدام مخالفت کند، اگر داخل در باب تراحم شود مانند وجوب انقاذ غریق و حرمت غضب و یا وجوب صلاه و حرمت غضب - اگر تراحم شود - ملاکات باب تراحم باید ملاحظه شود و اقوی الملائکین مقدم شود ولی با توجه به اینکه این شخص با اختیار خود چنین شرکتی را تأسیس کرد و با اینکه می دانست در چنین محذوری قرار می گیرد، اقدام کرده و خود را در مخالفت با شارع قرار داد، گفته می شود «الاضطرار بالاختیار لا ینافی الاختیار» و این شخص مستحق عقاب است، پس خود ایجاد چنین شرکتی حرام است زیرا باعث می شود که این شخص مکلف به دو تکلیف شود و به یکی از آن دو عمل نکند و او خودش را در این محذور قرار داد.

اگر تسهیل معصیت برای دیگری قبیح و حرام باشد اینکه خودش را در معصیت قرار دهد این نیز قبیح و حرام است، شبیه به این است که می داند اگر وارد این خانه شود او را مجبور به شرب خمر می کنند و با این وجود می رود و حرام را مرتکب می شود. در اینجا با دست خود شرکتی را به نحوی ایجاد می کند که بعد باید مرتکب حرام شود، این داخل در مقدمه حرام می شود و {چون} آخرین جزء علت وقوع در حرام است مورد پذیرش همه است که حرام است^۱ و می شود «الاضطرار بالاختیار لا ینافی الاختیار».

یعنی قبح شامل آن مقدمه نیز می شود و تأسیس چنین شرکتی که می داند بین محذورین قرار می گیرد و مجبور می شود که یا کار قبیحی انجام دهد - یا ترک وجوب وفای به عقد کند و یا اجتناب از حرام را ترک کند - قبیح خواهد بود که ملازم با حرمت است.

{بنابراین} در این دو مورد به نظر می رسد که باید به حرمت قائل شد بر خلاف دو مورد اول که خود شرکت حرام نمی شود بلکه تسلیم آن حرام می شود

در قسم چهارم بر اساس این مبنا حرمت پیش می آید که وجوب وفای به این شرکت و اساسنامه و عقد را قائل شویم اما ممکن است گفته شود که ادله وجوب وفا از عقدی که وفای به آن مستلزم کار قبیح و حرامی باشد منصرف است و اطلاق آن شامل چنین مواردی نمی شود. از این رو میان دو محذور قرار نمی گیرد بلکه وفای به عقد نمی کند و این شرکت را تسلیم آن افراد فاسد نمی کند، فرض این است که آنها نیز نمی توانند او را مجبور کند و قوه قهریه ندارند. اگر گفته شود که وفای به عقد واجب است گفته می شود که ادله «اوفوا بالعقود» چنین موردی که وفای به عقد امر قبیحی باشد را شامل نمی شود؛ بنابراین در این صورت نیز آن نقض وارد است.

پس در صورت اول و دوم و صورت چهارم آن نقض تام بوده و وارد است و می توان گفت که نفس انشای عقد در این سه صورت مشکلی ندارد؛ بلکه تسلیم آن شرکت به افراد منحرف مشکل دارد و او نیز تسلیم نکند {زیرا} واجب نیست که تسلیم کند چراکه در صورت اول می تواند عقد را فسخ کند و تحویل ندهد و در صورت دوم می تواند اساسنامه را تغییر دهد و تسلیم نکند و در صورت چهارم می تواند مخالفت کند و وفا نکند و آن را تسلیم نکند؛ زیرا دلیل وجوب وفا شامل این فرض نمی شود

^۱ مقدمه حرام به طور کلی حرام نیست اما اگر به نحوی باشد که به ناچار او را در حرام قرار می دهد حرام است.



بله تنها یک صورت می ماند و آن اینکه اگر شرکت را تأسیس کرد، قوه قاهره ای وجود داشته باشد که او را مجبور به تسلیم می کند پس در {سه صورت} می توان گفت که خود انشای عقد یا ایقاع^۱ آن شخصیت حقوقی اشکالی ندارد و تسلیم به افراد ناصالح اشکال دارد و فقط در یک صورت آن استدلال {به دلیل عقلی} تام است اما در بقیه صور تمام نیست و می توان اینگونه گفت که دلیل اخص از مدعی است.^۲

بررسی نقض دوم، بر دلیل عقلی

نقض دومی که مطرح شده بود این بود که به طور مسلم در شرع، معاملات و عقود و ایقاعاتی وجود دارد که حلال هستند و در عین حال تسهیل در انجام حرام بوده و زمینه تحقق حرام در خارج را محقق می کنند و منجر به حرام می شوند.

مثال اول؛ ازدواج

به ازدواج مثال زده اند که با وجود اینکه شخص می داند که اگر ازدواج کند به طور حتم در نسل او افرادی پیدا می شوند که مرتکب حرام می شوند -خود او معصوم نیست چه رسد به دیگران- به هر حال او {با ازدواج خود} به تحقق معصیت خدا روی زمین کمک می کند و آن را تسهیل می کند. بالاخره در نسل او، فرزند او یا نوه او دروغی، غیبتی و یا حرام دیگری مرتکب می شود و او این مقدمه را فراهم می کند در حالیکه هیچ کسی نگفته است که ازدواج از باب تسهیل مقدمه حرام برای دیگران قبیح و یا حرام است.

^۱ از حقیقت انشای شخصیت حقوقی بحث نشد که آیا قعد است یا ایقاع است و لازم است مورد بحث قرار گیرد.

^۲ اگر اینگونه فرض شود که اوامر و نواهی از عناوین به معنوی سرایت می کنند یعنی یک فعل دو عنوان دارد یکی اینکه مقدمه حرام است و دیگری اینکه عمل به واجب و وفای به عقد است و اوامر و نواهی از عناوین به معنوی سرایت می کنند. اینجا نیز یک فعل است و نه دو فعل و از باب تعارض می شود یعنی دلیل اوفوا بالعقود با دلیل حرمت مساعدت در جرم {و حرام} تعارض می کنند زیرا یکی می گوید این کار را انجام نده و دیگری می گوید این کار را انجام بده؛ هر دریک مورد جمع شده اند به رغم اینکه عناوین متعدد هستند اما معنوی واحد است و احکام سرایت می کند به معنوی و تعارض شکل می گیرد و باید به مرجحات باب تعارض مراجعه نمود. اگر به تعارض کشیده شود، ممکن است گفته شود که در آن فرض دلیل حرمت دلیل عقلی است و دلیل وجوب وفا دلیل شرعی است و دلیل عقلی بر دلیل شرعی مقدم می شود و ادله شرعیه همیشه تا جایی اطلاق دارد که در مقابل آن دلیل عقلی نباشد در نتیجه باید به عقود وفا کرد مگر عقدی که قبیح است و این استثنا نیست بلکه ادله «اوفوا بالعقود» از همان ابتدا اطلاق ندارد. این در صورتی است که به تعارض کشیده شود

اما اگر گفته شود که به تعارض نمی رسد و ادله بر همان عناوین باقی می ماند و اینجا یک معنوی نیست و دو معنوی است و در خیال ما یک شیء است مانند صل و لاتغصب است که برخی گفته اند خیال می کنید یک عمل صورت می گیرد و این عمل هم غضب است و هم صلاه است اما یک عمل نیست دو عمل است که در خارج محقق می شود و در کنار هم قرار داده شده است در این صورت داخل در باب تراحم می شود و باید همان مرجحاتی که بیان شد پیش کشیده شود.

به هر حال او خود را در این تراحم قرار داده است و «الاضطرار بالاختیار لا ینافی بالاختیار» پس خود این شرکتی که درست کرده است. او را به اینجا کشانده است می شود حرام.



مثال دوم؛ تجارت

{مثال دیگر} در تجارت {است} می داند که اگر تجارت کند درآمدی به دست آورده و سلطان جائز از او مالیات می گیرد. نفس آن مالیات گرفتن سلطان، کار حرامی است و از طرفی مالیات دادن به او، کمک به جائز است و این حرام است و عناوین متعدد حرام بر آن مترتب می شود {مثل اینکه خود آن حاکم جائز با آن مالیت فسق و فجور انجام می دهد که حرام است و منشأ تمام اینها تجارت این شخص بود و سودی که در آن به دست آورد و اگر نبود آن حرام ها مترتب نمی شد پس باید گفت که این تجارت قبیح است و حرام است در حالیکه هیچ کسی این را نگفته است.

پاسخ مرحوم امام از نقض به ازدواج و تجارت و نقد آن

مرحوم امام نسبت به این دو مورد می فرماید اینگونه نیست که هر چیزی که در مقدمه حرام قرار بگیرد و دخالتی در تحقق حرام داشته باشد قبیح باشد که در گذشته نیز اشاره شد و گفته شد ایجاد مقدماتی که سبب وقوع در حرام هستند قبیح است و این مثال ها سبب وقوع حرام نیستند بلکه سبب، همان نسل چندم شخص {است که مرتکب گناه می شود} یا همان سلطان جائز است که مالیات را می گیرد.

برای فرمایش ایشان توجیهی را ذکر کرده و کلام ایشان بر کلام مرحوم نایینی حمل شد و در آن نیز اشکال شد که این حرف با مطلبی که محقق نایینی مطرح کرده متفاوت است؛ محقق نایینی این حرف را در دلیل شرعی مطرح کرده و دلیل مرحوم امام عقلی است.

به نظر می رسد نکته اینکه عقل کمک به دیگران در حرام را قبیح می داند، در اینجا نیز می آید و آن نکته این است که شخص نباید کاری کند که معصیت مولای او تسهیل شود، و مبعوض او محقق شود و در مسئله ازدواج و تجارت، شخص کاری می کند که مبعوض در خارج محقق می شود و اگر این کار را نکرده بود و معامله را انشا نکرده بود آن مبعوض تحقق پیدا نمی کرد و آن معصیت انجام نمی شد. فرقی نمی کند که سبب باشد یا غیر سبب اعانه باشد یا امر دیگر، آنچه قبیح است این است که مقتضای مولویت مولا و عبودیت شخص نسبت به مولا این است که تا جایی که می تواند از تحقق مبعوض مولا روی زمین جلوگیری کند و او می توانست ازدواج نکند و یا تجارت نکند تا آن مبعوض محقق نشود فرقی نمی کند که نام آن سبب باشد یا مقدمه -چرا که در پی اسماء و الفاظ نیستیم- نباید تحقق آن مبعوض مولا و حرام را تسهیل کند عقل چنین کاری را قبیح می داند. {بنابراین} به نظر می رسد این جواب از این نقض تمام نیست.

مثال سوم؛ داد و ستد با کفار

ایشان مثال سومی مطرح کرده و جواب دیگری به آن داده اند مثال این است که به طور مسلم؛ جامعه اسلامی در گذشته یک دست نبوده و مسلمان ها در جامعه ای زندگی می کردند که کفار نیز در آن حضور داشتند و با آنها در حال داد و ستد بودند و ما می دانیم که این کافری که از ما مواد غذایی را می خرد می خواهد آن را مصرف کند اگر در ماه رمضان باشد افطار در روز ماه رمضان می کند و روزه خواری می کند در نتیجه فروشنده در روزه خواری او شریک است و در وقوع افطار به حرام تسهیل می کند زیرا فرض این است که بنا بر نظر مشهور کفار نیز مکلف به فروع هستند، پس در تحقق حرامی که او مرتکب می شود تسهیل می کند. اگر در غیر ماه رمضان باشد با توجه به اینکه این غذا با تماس با او



نجس می شود و بعد با خوردن آن، غذای نجس می خورد و آب نجس می نوشد یا لقمه ای که در دهان قرار می دهد با بزاق نجس او مخلوط می شود و نجس می شود اینها کارهای حرامی است که کافر با این مواد غذایی که در اختیار او قرار داده شده انجام می دهد و شخص با فروش مواد غذایی به او در تحقق حرام در خارج شریک می شود در نتیجه باید گفت که همه معاملات با او قبیح و حرام است در حالیکه هیچ مسلمانی این را نمی گوید. این عمل در زمان ائمه ع انجام می گرفته و هیچ گاه هیچ امامی مسلمانها را از معامله با کفار منع نکردند و چون قبح عقلی است قابل تخصیص نیست بلکه اگر ادله نصوص شرعی بود تخصیص معنا داشت.

این اشکالی است که در مورد نقض دوم مطرح شده است

پاسخ مرحوم امام به مثال سوم

جوابی که مرحوم امام از این نقض داده اند این طور است که وقتی این مواد غذایی در اختیار آنها قرار داده می شود با اینکه مکلف به تکلیف هستند اما آن تکالیف بر آنها منجز نیست استحقاق عقاب برای آنها نمی آید زیرا جاهل هستند و نمی دانند که حرام است، درست است که احکام با کفار مشترک است و آنها نیز مکلف به فروع هستند اما آن احکام بر آنها منجز نیست و تنجیز آور نیست، زیرا نمی دانند و جهل آنها تقصیری نیست بلکه جاهل قاصر هستند زیرا آنها یا عوام هستند یا علما؛

عوام آنها مانند عوام ما هستند و اصلاً احتمال نمی دهند که حرام باشد و اگر باشد می گویند که این نزد مسلمین حرام است و به استهزاء می گیرند؟ یا می گویند مسلمانها ما را نجس می دانند، اما خودشان احتمال نمی دهد که نجس باشند تا بعد این برنجی که دستش می خورد نجس باشد و نباید بخورد.

اما علمای آنها نیز نوعاً همین طور هستند زیرا از همان ابتدا با یک مقدماتی و تربیتی بار آمده اند که صحت دین ما را احتمال نمی دهند و لذا تحقیق نمی کند و مانند علمای ما هستند همانطور که علمای ما احتمال نمی دهند که حق با یهود یا نصاری باشد زیرا در جامعه ای تربیت شده اند که فقط حق را در دین خود و مسلک خود می بینند احتمال این را نمی دهند که طرف دیگر حق را بگوید جز در موارد شاذ و نادر؛^۱ اما نوعاً عوام و علما چنین احتمالی نمی دهند «عوامهم کعوامنا و علمائهم کعلمائنا»

وقتی جاهل قاصر بودند احکام واقعی برانها منجز نیست متسحق عقاب نیستند وقتی نجس را می خورد یا ماه مبارک افطار می کند در نتیجه وقتی که شخص معامله را با او می کند و کالا را به او می فروشد کمک بر حرام نمی کند حرام به گردن او منجز نیست پس این نقض تمام نیست. شخص تسهیل حرام نکرده است که گفته شود که اعانه بر حرام نشده که گفته شود اینک هیچ کس قائل به حرمت این اعانه نیستند به این خاطر است که حرامی را متركب نمی شود و استحقاق عقوبتی نیست و تسهیل معصیت برای او شکل نمی گیرد.

^۱ بلکه به طور کلی نفی نمی شود و نسبت به عده قلیلی می توان گفت مقصر هستند و باینکه می دانند حق با دیگری است با حق مخالفت می کنند یا اگر نگوییم می دانند که

حق با دیگری است لا اقل احتمال می دهند حق با دیگری باشد ولی فحص و بحث نمی کنند و در پی حق جستجو نمی کنند



«فالجواب أمّا عن السيرة ببيع المطاعم من الكفار و ما هو نظير ذلك كبيع العنب لهم مع العلم بجعل بعضه خمرا، فحكم العقل بالقبح و صدق الإعانة على الإثم فرع كون الإتيان بما ذكر إثما و عصيانا. و هو ممنوع، لا لكون الكفار غير مكلفين بالفروع أو غير معاقبين عليها، فإنّ الحقّ أنّهم مكلفون و معاقبون عليها. بل لأنّ أكثرهم - إلا ما قلّ و ندر - جهّال قاصرون لا مقصرون:

أمّا عواقبهم فظاهر، لعدم انقذاح خلاف ما هم عليه من المذاهب في أذهانهم، بل هم قاطعون بصحّة مذهبهم و بطلان سائر المذاهب، نظير عوامّ المسلمين، فكما أنّ عواقبنا عالمون بصحّة مذهبهم و بطلان سائر المذاهب، من غير انقذاح خلاف في أذهانهم لأجل التلقين و النشو في محيط الإسلام، كذلك عواقبهم من غير فرق بينهما من هذه الجهة، و القاطع معذور في متابعة قطعه و لا يكون عاصيا و آثما و لا تصحّ عقوبته في متابعته.

و أمّا غير عواقبهم فالغالب فيهم أنّه بواسطة التلقينات من أوّل الطفوليّة و النشو في محيط الكفر صاروا جازمين و معتقدين بمذاهبهم الباطلة، بحيث كلّ ما ورد على خلافها ردّوها بعقولهم المجبولة على خلاف الحقّ من بدو نشوئهم. فالعالم اليهودي و النصراني كالعالم المسلم لا يرى حجّة الغير صحيحة و صادر بطلانها كالضروي له، لكون صحّة مذهبه ضرورية لديه لا يحتمل خلافه. نعم فيهم من يكون مقصرا لو احتمل خلاف مذهبه و ترك النظر إلى حجّته عنادا أو تعصبا، كما كان في بدو الإسلام في علماء اليهود و النصارى من كان كذلك

و بالجملة، إنّ الكفار كجهّال المسلمين منهم قاصر، و هم الغالب، و منهم مقصّر. و التكاليف أصولا و فروعا مشتركة بين جميع المكلفين عالمهم و جاهلهم، قاصرهم و مقصّرهم. و الكفار معاقبون على الأصول و الفروع لكن مع قيام الحجّة عليهم لا مطلقا، فكما أنّ كون المسلمين معاقبين على الفروع ليس معناه أنّهم معاقبون عليها سواء كانوا قاصرين أم مقصّرين كذلك الكفار طابق النعل بالنعل بحكم العقل و أصول العدليّة.^۱

اشکال

همانطور که برخی از بزرگان فرمودند این جواب صحیح نیست زیرا کاری که او می کند معصیت خدا است گرچه مستحق عقاب نباشد. او را عقاب نمی کنند اما آیا نجس می خورد یا خیر؟ آیا آشامیدن نجس و افطار روز ماه رمضان مبعوض مولای شخص هست یا خیر؟ به طور مسلم مبعوض خداست گرچه او را عقاب نمی کند، ولی کاری است که مبعوض خداست.

در اینجا علم و قطع موضوعی نیست که در موضوع حکم شرعی اخذ شده باشد یعنی اینگونه نیست که حرام، شرب معلوم النجاسة باشد یا اکل معلوم الخمریة باشد، اگر جام شراب اینجا باشد و نداند که شراب است و بنوشد مرتکب حرام شده است مبعوض مولا را مرتکب شده است گرچه شبهه موضوعیه بوده است. استحقاق عقاب مسئله دیگری است اما عمل، مبعوض مولا است چون آنچه مبعوض مولا بود {شرب} خمر است نه معلوم الخمریه، تا گفته شود که این معلوم الخمریه نبوده پس موضوع محقق نشده است و حرامی محقق نشده است. واقع آن، حرام است و مبعوض مولا است واقع قتل است که مبعوض مولا است.

^۱ المکاسب المحرمه للامام الخميني ۱: ۱۹۹=۲۰۱.



اگر کسی خیال کند که این شخص کافر محارب است و به طور مثال سلمان رشدی است و از روی اشتباه او را بکشد و بعد روشن شد که این شخص عالم ربانی بوده است نه سلمان رشدی، مبعوض مولا تحقق یافته است دم محترم ریخته شده است اگرچه این شخص را عقاب نکنند و چون قتل او خطای بوده است دیه می دهد و روز قیامت عقاب نمی شود چون نمی دانسته است.

این شخصی که می خواهد این کالا را به این کافر دهد که او در ماه مبارک با آن افطار می کند و یا آن را نجس می کند و اکل نجس را مرتکب می شود گرچه خود شخص را عقاب نکند ولی می دانیم که مبعوض مولا محقق می شود. نکته دلیل عقلی این بود که مقتضای عبودیت او و مولویت مولى این است که نگذارد مبعوض مولا تحقق یابد و آن را تسهیل نکند اگرچه به این صورت که مواد غذایی را به کافر بفروشد اگرچه میداند که به صورت نامشروع آن را مورد استفاده قرار می دهد. اگر دلیل عقل باشد عقل حتی در این مواردی که شخص مرتکب، مستحق عقاب نیست می گوید نباید او را کمک کرد زیرا کاری به عقاب شدن یا نشدن او ندارد بلکه عقل می گوید وظیفه تو این است که نگذاری مبعوض مولا محقق شود و صرف اینکه {بر ارتکاب عمل} عقاب نمی شود عمل را از مبعوضیت خارج نمی شود.

استحقاق و عدم استحقاق عقاب یک چیز است و اینکه مبعوض مولا نباید در خارج محقق شود ملاک دیگری دارد اگر ملاک قبح عمل این است که دیگری را در حرام واقع می کند و آن شخص مستحق عقاب می شود بله گفته می شد که او مستحق عقاب نیست اما ملاک قبح عمل این است که مبعوض مولا در زمین محقق می شود چه آن شخص عقاب شود چه نشود؟

تفکیک میان اینکه برخی محرمات به گونه ای هستند که نفس تحقق آنها در خارج مبعوض مولا است و برخی استناد و انتسابشان به شخص مبعوض مولا است، دخیل در محل بحث ندارد اکل نجس از حیوان مبعوض نیست اما از کافر مبعوض است معنای اینکه کفار به فروع مکلف هستند نیز همین است.

مبعوضیت حتی در فرض جاهل قاصر بودن نیز ثابت است اما منجز نیست و مستحق عقاب نیست و بیان شد که در این محرمات علم اخذ نشده است که اگر عالم باشد حرام است. قطع، قطع طریقی است و موضوعی نیست و فقط تنجیز و تعذیر می آورد اما موضوع را تغییر نمی دهد همانطور که بیان شد حرمت روی اکل نجس رفته است نه معلوم النجاسه که این شخص بگوید من به نجاست آن علم نداشتم از این رو اصلاً مبعوض نیست بلکه گفته می شود همان خمر واقعی حرام است و آن افطار واقعی حرام است و چون در این عناوین علم اخذ نشده و حرمت روی خود آن عنوان ذاتی با قطع نظر از علم و جهل رفته است. احکام همانطور که بین مسلمان و کافر مشترک است بین عالم و جاهل نیز مشترک است از این رو قائل به تصویب نیستیم، احکام مشترک هستند و این به این معنا است که صدور عمل از هر انسانی چه مسلمان چه کافر و چه عالم و چه جاهل مبعوض مولا است و شما این مبعوض را برای شخص تسهیل می کنید.

{اما اینکه گفته شود نکته حکم عقل به قبح اعانه بر معصیت، کمک به تحقق هتک مولا است تمام نیست زیرا} گفته می شود دو ملاک برای معصیت وجود دارد یکی هتک حرمت است که در تجری نیز وجود دارد و لازم نیست که حرامی مرتکب شود بلکه اگر یک لیوان چای است و فکر می کند خمر است و بقصد خمر بنشود تجری است و هتک حرمت است و به خاطر هتک حرمت مستحق عقاب است، لازم نیست که در واقع حرام باشد با اینکه واقعا حرام نیست ولی به خاطر هتک حرمت مستحق عقاب است.



ملاک دیگر معصیت است، اینکه کار مبعوض مولا باشد اگر این نیز در خارج تحقق یابد، مبعوض مولا محقق شده است حتی اگر همراه با هتک حرمت نباشد، هتک حرمت ملاک دیگری برای استحقاق عقاب است و وقوع حرام ملاک دیگری است. در مورد کافر ملاک هتک حرمت نیست و به آن ملاک عقاب نمی شود اما به لحاظ اینکه مبعوض مولا محقق شده است {عقاب او} متوقف بر این است که علم داشته باشد اما مبعوضیت عمل فی حد ذاته وجود دارد چه ملازم با هتک حرمت باشد چه نباشد^۱

به هر حال ملاک قبیح این است که مقتضای مقام عبودیت مولا این است که نگذارد مبعوض مولا محقق شود و این اعمالی که کفار انجام می دهند اعمالی است که مبعوض مولا است و اگر به تحقق آنها کمک کند، قبیح است. بنابراین این جواب نیز به نظر تمام نیست

تا به اینجا {روشن شد که} نقض دوم نیز وارد است که اگر چنانچه تسهیل معصیت کار قبیح و حرامی باشد، بعضی از تسهیل معصیت ها وجود دارد که می دانیم در شریعت جایز است مانند ازدواج، تجارت و داد و ستد با کفار که ممنوع و حرام نیست و شاید از این کشف شود که تسهیل معصیت قبیح نیست و ملازمه با حرمت ندارد؛ در نتیجه دلیل اول با اینها نقض می شود و جواب های ایشان تمام نیست و باید دنبال جواب دیگر بود.

نقض سوم در جلسه آتی مطرح می شود و باید دید که حل مسئله به چه صورت شکل می گیرد.

^۱ محل طرح این مباحث در اصول است که آیا تجری حرام است؟ ملاک حرمت چیست هتک حرمت است یا خود مبعوضیت عمل است و مبعوضیت عمل مشترک بین عالم و جاهل است و علم موضعیت و دخالت ندارد و فقط منجز است مباحثی است که در آنجا باید بحث شود.